

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

بهرام رحمانی

۲۳ جون ۲۰۲۲

به مناسبت سالگرد اعدام سعید سلطانیپور، شاعر انقلابی!

از آغاز برقراری حکومت اسلامی ایران، سانسور و اختناق، سرکوب و کشتار، سیاست گرایش‌های مذهبی ارتجاعی بود که در جریان خیزش مردمی و انقلاب سال ۱۳۵۷، بر قدرت سیاسی چنگ انداختند و آن را قیضه کردند که این سیاست تبهکارانه آن‌ها تا به امروز ادامه دارد. اما از همان روزهای نخست انقلاب سرکوب‌ها آغاز شد و در مقطع سی خردادماه ۱۳۶۰ خورشیدی و با یورش وحشیانه به تجمعات مجاهدین خلق ایران، سرآغاز سیستماتیک سرکوب و کشتار سراسری حکومت اسلامی در ایران محسوب می‌شود. از این زمان به بعد، حکومت اسلامی، ناتوان از برآوردن مطالبات برحق مردم ایران، هجوم سراسری و برنامه‌ریزی شده خود را به سازمان‌های سیاسی، نهادهای اجتماعی مدافع آزادی‌ها و حقوق مردم، زنان برابری‌طلب، مردم کردستان، کارگران و محرومان و روزنامه‌ها و نهادهای ادبی و فرهنگی مخالف و همچنین کانون نویسندگان ایران را تشدید و همه‌جانبه کرد و از روز سی و یکم خردادماه همین سال، اعدام‌های بدون محاکمه، غیرانسانی و انتقام‌جویانه در زندان‌های ایران و در سطح تمام جامعه شدت یافت. سی و یکم خرداد سال شصت، سال‌روز کشتار مدافعین آزادی مردم ایران در زندان‌ها به شکل تازه‌ای آغاز شد. تا آن زمان نیز هزاران تن از فعالین سیاسی با سؤال و جواب‌های دو سه دقیقه‌ای دادگاه‌های صحرایی خلخالی اعدام شده بودند. در روز ۳۱ خرداد ۶۰، سعید سلطانیپور به‌همراه ۱۴ تن از دیگر زندانیان سیاسی که از مدتی پیش به بهانه‌های گوناگون دستگیر شده بودند، بدون محاکمه و اعلام جرم مشخصی اعدام شدند. هم‌زمان با اعدام سعید، اعدام هزاران زندانی و دستگیرشدگان دیگر، آغاز گشت که تا دو سال و نیم پس از آن ادامه یافت و هزاران نفر، بی‌وقفه از دم تیغ سرکوب و کشتار سبعانه این حکومت گذشتند. از همین مقطع بود که حکومت اسلامی، شمشیر سرکوب خود را از رو بست و سیاست کشتار آشکاری را در تمامی جامعه در پیش گرفت که نتیجه آن، شدت یافتن هرچه بیشتر بی‌حقوقی مردم و اعمال فشار گسترده بر زنان، کارگران و تهی‌دستان جامعه، دگراندیشان، آزادی‌خواهان، برابری‌طلبان و عدالت‌جویان بود. سعید سلطانیپور، عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران، شاعر، نمایش‌نامه‌نویس، منتقد، کارگردان تئاتر، که در حکومت پهلوی نیز بارها زندانی شده بود، در خرداد ماه ۱۳۶۰ پس از تحمل شکنجه‌های سنگین، همراه با ۱۴ تن از اعضای پیکار و مجاهدین خلق و غیره به جوخه اعدام سپرده شد. اعدام سعید سلطانیپور، یک اقدام تبهکارانه بود که در میان پرونده‌های کشتارهای دهه ۱۳۶۰ قرار دارد.



سلطانپور در مراسم عروسی می‌رقصد

سال ۱۳۵۶ در سرآغاز زمزمه اعتراض‌ها علیه حکومت پهلوی، شب‌های معروف شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و آلمان در تهران برگزار شد.

از روز دوشنبه ۱۸ تا چهارشنبه ۲۷ مهر ۱۳۵۶ از طرف «انجمن فرهنگی ایران و آلمان» در «انستیتو گوته» در تهران شب‌های شعری برگزار شد که به مدت ده شب به طول انجامید. برگزارکننده این جلسات شب‌های شعر، که از آغاز شب تا بامداد ادامه داشت، «کانون نویسندگان ایران بود». در این جلسات شاعران و روشنفکران و هنرمندان ایران، شعر خواندند و سخن گفتند. انتشارات امیرکبیر متن کامل سخنان سخنرانان و اشعار شاعران را، که ناصر مؤذن آن‌ها را گردآورده بود، در کتابی به چاپ رساند.

شب پنجم، سعید سلطانپور، به پشت میز خطابه رفت و خطاب به حضار گفت:

سلام شکستگان سال‌های سیاه، تشنگان آزادی، خواهران و برادرانم، سلام.

عضو کنون نویسندگان ایران هستم و با حفظ استقلال اندیشه خود و پذیرش تمام مسئولیت آن، از پایگاه کانون نویسندگان ایران با شما حرف می‌زنم و برایتان شعر می‌خوانم.

تاکنون چهار کتاب از من چاپ شده است: صدای میرا اولین مجموعه شعرهایم در سال چهل و هفت اجازه انتشار یافت ولی بلافاصله پس از انتشار جمع شد.

کتاب نوعی از هنر، نوعی از اندیشه، تحلیلی در باره هنر و ادبیات، به‌ویژه تناتر، هرگز اجازه انتشار نیافت. تنها به جرم نوشتن آن مدتی در بازداشت بهسر بردم.

کتاب حسنک نمایشنامه‌ای بر بنیاد گزارش ابوالفضل بیهقی تاکنون اجازه انتشار نیافته است. کتاب آوازهای بند که تنها به جرم سرودن آن سه سال در بازداشتگاه‌ها و بندها بهسر بردم و چون دیگران عقوبت‌های نابه‌جا و وهن‌آور کشیدم منتشر نشده است.

دو هفته پیش کتاب صدای میرا که در سال چهل و هفت تنها به بهانه چند صفحه جمع شده بود اجازه مشروط یافت.

گفتند انتشار این کتاب آزاد است در صورتی که بیست و یک صفحه آن را برداری، یعنی شعرها را تکه‌تکه کنی و از هویت بیاندازی. می‌بینید نشر اندیشه و هنر در صورتی که آزاد نباشد آزاد است.

و از «تناتر»، انجمن تناتر ایران را در سال چهل و هفت بنیاد نهادیم. نمایشنامه‌های دشمن مردم از ایبسن، آموزگاران از محسن یلفانی، چهره‌های سیمون مآشار از برشت را کارگردانی کردم و نیز نمایشنامه انگل را از گورکی که کارگردان مشترک آن بودم. تمام نمایشنامه‌هایی را که اجرا آورده‌ایم همه و همه اجازه‌نامه رسمی وزارت داشته‌اند و با این همه غضب پاسداران سکوت و سانسور را همواره برانگیخته‌اند.

به علت کارگردانی نمایشنامه‌ی آموزگاران مدتی با نویسنده آن در بازداشت بهسر بردم و چه بگویم محکوم شدیم؟

هم کنون چند تن از دوستانم به جرم همکاری در اجرای نمایشنامه انگل در بندند و من، هم چنان که کنون نویسندگان ایران به نام آزادی و بر بنیاد قانون اساسی ایران و متمم آن و اعلامیه جهانی حقوق بشر خواستار آزادی هنرمندان و دربندان هستم.

دو ماه پیش نمایشنامه مونتسرا را برای اجازه به اداره تئاتر سپردم. تازه چندی پیش نامه‌ای را روی پرونده این نمایشنامه دیدم که بر اساس آن پروانه این صادر خواهد شد. نوشته بودند در صورتی که کمیته اجرایی اداره تئاتر بر اجرا نظارت داشته باشد اجرای نمایشنامه آزاد است. می‌بینید اجرای نمایشنامه و ارائه هنر و اندیشه در تئاتر در صورتی که آزاد نباشد آزاد است. این دیگر سانسور در سانسور است.

به تئاتر شهر رفته و چهار نمایشنامه برای اجرا پیشنهاد کردم. از برشت، روبلس از گورکی و نمایشنامه حسنک. در جا سه نمایشنامه مهر باطل خورد. نمایشنامه دیگر در چنگال بررسی است. تازه اگر پروانه نمایش بدهند سالن نمی‌دهند و در عمل تمام اجرا را سانسور می‌کنند.

می‌گویند از این پس چنین نخواهد بود و ما می‌گوییم امیدواریم، شاید مجبور باشید چنین نباشید. دیگر ابیاتی از حافظ می‌خوانم و بعد شعرهایم را. بیست و دو شعر از کتاب آوازهای بند و آخرین کتاب شعرم از کشتارگاه.

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند

پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند

ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند

منع جوان و سرزنش پیر می‌کنند

گویند حرف عشق مگویید و مشنویید

مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند

غزل زمانه

نغمه در نغمه خون غلغله زد تندر شد

شد زمین رنگ دگر، رنگ زمان دیگر شد

چشم هر اختر پوینده که در خون می‌گشت

برق خشمی زد و بر گرده شب خنجر شد

شب خود کامه که در بزم گزندش گل خون

زیر رگبار جنون جوش زد و پرپر شد

بوسه بر زخم پدر زد لب خونین پسر

آتش سینه گل داغ دل مادر شد.

روی شبگیر گران ماشه خورشید چکید

کوهی از آتش و خون موج زد و سنگر شد

آن که چون غنچه ورق در ورق خون می‌بست

شعله زد در شفق خون، شرف خاور شد.

آن دلاور که قفس با گل خون می‌آراست

لبش آتش زنه آمد سخنش آذر شد

آتش سینه سوزان نو آراستگان
تاوَل تجربه آورد، تب باور شد
وَه که آن دلبرِ دل‌باخته، آن فتنه سرخ
رهروان را ره شبگیر زد و رهبر شد
عاقبت آتش هنگامه به میدان افکند
آن همه خرمن خون شعله که خاکستر شد
شاخه عشق که در باغ زمستان می‌سوخت
آتش قهقهه در گل زد و بار آور شد

سعید سلطانپور، در غروب روز ۲۷ فروردین سال ۱۳۶۰، در مراسم ازدواج با سرور علی‌محمدی در منزل خود در شهر آراء تهران بازداشت، و در آخرین دقایق روز ۳۱ خرداد همان سال، در زندان اوین، به جوخه اعدام سپرده شد. حکومت اسلامی ایران در مقطع سال ۱۳۶۰، اوج بربریت خود را به جامعه ایران و جهان نشان داد. در این تاریخ، از شروع جنگ خانمان‌سوز ایران و عراق، حدود ۷ ماه گذشته بود. فضای سانسور و خفقان شدید بر جامعه ایران حاکم و نفس‌گیر بود. شرایط سیاسی و اجتماعی کاملاً امنیتی شده، و هرگونه سرکوب و سانسور و کشتار با توجه به شرایط جنگی، توجیه می‌شد. پیش از آن نیز، دانشگاه‌ها با یورش سازمانی‌یافته نیروهای سرکوب رسمی و غیررسمی و و نهان و آشکار به فرمان مستقیم خمینی، بنیان‌گذار حکومت جهل و جنایت و تبه‌کار اسلامی با کشتن، مجروح ساختن و بازداشت صدها نفر از دانشجویان، به تعطیلی کشانده شده بودند. سازمان‌های سیاسی مخالف حکومت به شدت در معرض حملات نیروهای سرکوبگر حکومت قرار داشتند. برخی سازمان‌ها با ضربات پلیسی پی در پی از هم پاشیده و یا دچار انشعاب شده بودند.

حملات سیستماتیک به‌زنان و کردستان و... شدت گرفته بود. شوراهای کارگری به‌ویژه در صنایع نفت، تحت کنترل حکومت قرار گرفته و تضعیف شده بودند. جدا از این‌که، شروع جنگ، تخریب بخش اعظم تاسیسات نفتی کشور و آواره گی صدها هزار نفر از مردم خوزستان، صنعت نفت را به‌مثابه کانون اصلی مقاومت جنبش کارگری در مقابل حکومت پهلوی فلج شده و عملاً طبقه کارگر ایران را از نقش پیشروترین بخش آن، محروم شده بود. در بطن چنین حوادثی بود که سعید سلطانپور از چهره‌های فرهنگی مارکسیستی جامعه ایران بود که فعالیت اصلی او نمایشنامه‌نویسی و کارگردانی تئاتر بود اما در کنار آن شعر و ترانه نیز می‌سرود.

سعید سلطانپور در ۱۵ خرداد سال ۱۳۱۹ در سبزوار زاده شد. سعید ابتدا در سبزوار زندگی می‌کرد اما پس از اتمام تحصیلات متوسطه به تهران آمد و در مقام معلم در مدارس جنوب شهر تهران مشغول تدریس شد. وی مانند صمد بهرنگی به واسطه تدریس به کودکان فقیر با رنج و فقر عظیمی که داشتند آشنا شد و توجه خود را به سیستم آموزشی معطوف کرد.

سعید سلطانپور مخالف این سیستم آموزشی بود و در نوشته‌های خود دم و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت را جسورانه مورد نقد قرار می‌داد:

«حرف می‌زنیم از شب‌های خستگی و بستگی‌اش / از سحرگاهان که بیدار می‌شود / سهم مدرسه / سهم نیمکت‌های چوبی / سهم دانه / و سهم خاک / سهم کارخانه / و سهم کار / سهم جنگل و رودها و معدنها / سهم بی‌پایان آزادی / آزادی / آزادی / سهم شادی و سهم فردا»

سعید سلطانپور در ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ به همراه دبیران دیگر منطقه تظاهراتی را علیه شهادت دکتر خاندعلی سازمان داد که توسط پلیس به خشونت کشیده شد.

سعید در سال‌های بعد به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران رفت و همزمان وارد فعالیت حرفه‌ای در عرصه تئاتر شد. وی در تئاتر رویکرد مارکسیستی خود را دنبال کرد و آثاری مانند «دشمن مردم» هنریک ایبسن و «سه خواهر» چخوف و آثاری از برشت را بر صحنه برد.

. قلم تند و تیز سعید سلطانپور کابوسی بود برای سلبریتی‌های حکومتی: «چه قدر دردناک است وقتی به بودجه‌های هنگفت هنری می‌اندیشیم. مالیات‌های مردم و ارزش‌های اضافی (کار) در این خراب آباد چگونه مصرف می‌شود! این پول کارگران است که به جیب حضرات تئاتر سرازیر می‌شود تا برای حفظ شرایط موجود بکوشند.»

دهه پنجاه اوج خلاقیت هنری سعید سلطانپور بود. وی فعالانه در عرصه نویسندگی، شعر، تئاتر و روزنامه‌نگاری فعالیت می‌کرد و در تمام آن‌ها به مبارزه طبقاتی و آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی اولویت می‌داد.

سعید در یکی از مقالات معروفش رسالت کار هنری خود را چنین شرح می‌دهد: «اکنون که در جوامع طبقاتی، بیش از هر زمان دیگر، هنر و اندیشه به‌مثابه سلاحی ارزان و مؤثر، بازار دارد و وسیله‌ای جادویی برای ماندگاری طبقه وابسته به امپریالیسم جهانی است و همواره در جهت تحقیر و تحمیل مردمان محروم و عامی به کار گرفته می‌شود، کوشش برای بیداری و آنگاه پیگیری سرشار از ایمان، برای هوشیاری مردم، وظیفه آرمانی هنرمندانی است که با درک توان و لیاقت تاریخی مردم و همچنین تحلیل و شناخت حقوق از دست رفته ایشان، اندیشه مبارز خود را به سلاح اقدام مجهز کرده‌اند و برای اکتساب حقوق ربوده شده (کار) و تنظیم مردمی آن به بهای تحقیر و تهدید و زندان و شکنجه و خون و مرگ خویش می‌کوشند.»

سعید در سال ۱۳۴۷ نخستین دفتر شعر خود تحت عنوان صدای میرا را منتشر کرد که ساواک به سرعت نسخه‌های آن را جمع‌آوری کرده و انتشارش را ممنوع کرد. لحن نوگرا و در عین حال آشنای او در این کتاب نشان‌گر ظهور استعدادی ادبی وی بود: «من هرگز شعر نساختم / من خود لحظه‌هایی، شعر بوده‌ام / من خود را نوشته‌ام / در من، درخت‌ها کلمه بودند / چشمه‌ها کلمه بودند / ستاره‌ها کلمه بودند / و شعر من ستاره و درخت بود / فوران درشت چشمه بود / چیزی بود که بیهوده می‌کوشم تفسیرش کنم.»

نفوذ و محبوبیت سعید بین جوانان هر روز بیش‌تر می‌شد. در سال ۱۳۴۷ از سوی ساواک پرونده او به نام «هنرمندی خطرناک» ستاره‌دار شد. ساواک در سال ۱۳۴۸ به سالن نمایش دشمن مردم که سلطانپور آن را اجرا می‌کرد حمله کرد و نمایش را تعطیل کرد.

یک سال پس از آن نیز در شب اجرای نمایش آموزگاران وی را دستگیر و بازداشت کرد. با فشار ساواک عرصه برای فعالیت‌های تئاتری سعید سلطانپور هر روز تنگ‌تر می‌شد. بنابراین وی عمده وقت خود را معطوف به نوشتن کرد. در سال ۱۳۵۱ کتاب «نوعی از هنر، نوعی از اندیشه» را منتشر کرد که در آن اصحاب قدرت را با تندترین بیانات به نقد می‌کشید و همین امر باعث شد دستگیر و روانه زندانی شود.

وی را یک ماه در زندان نگه داشتند و بلافاصله پس از آزادی تئاتر چهره‌های سیمون ماسار از برتولت برشت را روی صحنه برد که ساواک در شب سوم اجرا به سالن تئاتر حمله کرد، اما با مقاومت دانشجویان اجرای تئاتر ۱۵ شب دیگر ادامه پیدا کرد.

سلطانپور به جرم فعالیت‌های هنری و سیاسی بین سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ دستگیر و در زندان اوین زندانی شد و ساواک وی را شکنجه کرد. دوستانش می‌گویند آثار این شکنجه‌ها تا پایان عمر بر او تاثیر گذاشت.

سعید سلطانپور در سال ۱۳۵۶ از زندان آزاد شد و دقیقاً فردای روز آزادی فعالیت‌هایش را از سر گرفت: «من دیشب از زندان آزاد شده‌ام و امروز آمده‌ام تا در دفاع از آزادی بیان، اندیشه و اجتماعات، به کانون نویسندگان بپیوندم.» وی به کانون نویسندگان رفت که در آن زمان یکی از مهم‌ترین نهادهای سیاسی فرهنگی ایران به حساب می‌آمد و بیانیه‌ای در حمایت از آزادی بیان منتشر کرد.

همان‌طور که در بالا نیز اشاره شد سعید در سال ۱۳۵۶ در شب شعر کانون گوته شرکت کرد که یکی از رویدادهای مهم فرهنگی سیاسی معاصر ایران است. در این برنامه بسیاری از چهره‌های فرهنگی آن دوران شرکت کردند و اغلب اشعاری اعتراضی علیه حکومت پهلوی خواندند. فضای سیاسی کشور در این سال‌ها کاملاً انقلابی شده بود و شب شعرهای انستیتو گوته اعلام همبستگی نویسندگان و شعرا با انقلابیون بود.

سعید در شب پنجم این برنامه سخنرانی کرد و شعر خواند. سلطانپور پس از این برنامه به خارج از کشور رفت و کمیته‌ای به نام «از زندان تا تبعید» تشکیل داد که جنایات علیه حکومت شاهنشاهی را افشا کند. اندکی بیش از خروج سلطانپور نگذشته بود که انقلاب پیروز شد و وی به کشور بازگشت.

عمده فعالیت‌های سلطانپور در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ عبارت بودند از راه‌اندازی کارگاه هنر و اندیشه ایران، تولید و انتشار سرودهای انقلابی، تاسیس سندیکای هنرمندان و کارکنان تئاتر، فعالیت‌های انتشاراتی و پخش کتاب، به روی صحنه بردن بردن تئاتر «عباس آقا کارگر ایران ناسیونال» تدریس در دانشکده هنرهای دراماتیک و اجرای نمایش «مرگ بر امپریالیسم»

تئاتر «عباس آقا کارگر ایران ناسیونال» موجب خشم نیروهای مذهبی واقع شد. این نمایش واکنشی بود به وقایع سال نخست انقلاب ۵۷. تم مرکزی درام جناح سازش‌کاری را نقد می‌کرد که در مقابل بازار متوقف می‌شود و در مقابلش جناحی از طبقه کارگر را نشان می‌دهد که می‌خواهد تا آخر انقلاب پیش برود.

این اثر سلطانپور تلفیقی بود از مبارزات کارگری و مبارزات روشنفکرایی. نمایشنامه عباس آقا کارگر ایران ناسیونال اولین تئاتر خیابانی مستند در ایران بود که تجمع ۵ تا ۷ هزار نفری در استادیوم فوتبال محل اجرای نمایشنامه دانشگاه امیرکبیر را به وجود آورد. اتفاقی که پس از دیدن این نمایشنامه می‌افتاد چنین بود که تماشاگر بسیار تحت تاثیر قرار می‌گرفت و این برای حکومت تازه هبه دوران رسیده مذهبی خوشایند نبود.

ناصر زرافشان، عضو کانون نویسندگان ایران و وکیل قتل‌های موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای روزهای پایانی حیات سعید را چنین توصیف می‌کند: «کمی بعد از دو ماه از دستگیری سعید، شرایط جسمی او به حدی بحرانی می‌شود که در بهداری زندان بستری می‌شود و پزشکی را از خارج از زندان برای معاینه وی دعوت کردند. کسانی که او را در چنین روزهایی دیده‌اند چنین نقل می‌کنند: یک سمت بدن سعید کاملاً کبود بود. یکی از پاهایش ورم کرده و سیاه بود. کلیه‌هایش از کار افتاده بود. شکنجه کار خود را کرده بود. می‌گویند حتی اگر امکانات درمان را برایش فراهم می‌کردند؛ احتمال زنده ماندن او بسیار اندک بود. سعید با این وضعیت تیرباران شد.»

نام سعید سلطانپور در ضمیمه شماره ۲۶۱ نشریه مجاهد، سازمان مجاهدین خلق ایران، به تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۶۴ به چاپ رسید. این ضمیمه شامل فهرست ۱۲۰۲۸ نفر است که اکثراً وابسته به سازمان‌های سیاسی مخالف حکومت اسلامی بوده‌اند. این افراد از تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تا زمان چاپ نشریه مجاهد اعدام شده و یا در درگیری با قوای انتظامی حکومت اسلامی جان باخته بودند.

اطلاعات در باره سعید سلطانپور بر مبنای مصاحبه با یکی از دوستان نزدیک وی و همچنین سایت اینترنتی مجاهدین خلق، مجله نشریه آرش شماره‌های ۷۷ و ۸۴ و اطلاعیه دادستانی مرکز در روزنامه کیهان مورخ اول تیر ۱۳۶۰ تهیه شده است.

سعید سلطانپور در شب عروسی‌اش، ۲۷ فروردین ۱۳۶۰ توسط پاسداران کمیته کوی کن بازداشت شد. به نوشته نامزدش (ماهنامه آرش ۸۴) در روز عروسی، حدود ظهر، دو نفر پاسدار آمده بودند تا به بهانه واهی پرسش در باره قاچاق ارز او را با خود ببرند. اما آن‌ها را راه نمی‌دهند. مجدداً عده دیگری مسلح می‌آیند و هر ساعت بر تعدادشان افزوده می‌شود به‌طوری که قبل از آمدن مهمانان، پاسداران در حیاط و زیر زمین و حتی خانه همسایه جمع شده بودند. در ادامه این نوشته آمده است: «پاسدارها موافقت کرده بودند که تا پایان مراسم مزاحمتی ایجاد نکنند و پس از آن فقط دو ساعت سعید را برای سوال و جواب می‌برند و خودشان هم او را برمی‌گردانند. وقتی زمان بردن او فرا رسید، همه‌ای در گرفت و چند تیر هوایی شلیک شد.»

سعید سلطانپور مدت دو ماه در بازداشت به سر برد، محل نگهداری او بند ۲۰۹ زندان اوین بود و اجازه ملاقات با وکیلش را نداشت. به گفته نامزد سعید سلطانپور (مجله آرش ۸۴) وی دو ملاقات با مادرش داشته است. بنا به گفته مصاحبه شونده، در طول بازجویی از وی می‌خواهند توبه نامه نوشته و در یک مصاحبه تلویزیونی شرکت کند که نمی‌پذیرد. بر اساس نوشته‌های مجله آرش و سایت اینترنتی مجاهدین، سعید سلطانپور تحت شکنجه‌های شدید بوده است.

اطلاعی درباره جلسه یا جلسات دادگاه در دست نیست. دادگاه در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ در زندان اوین تشکیل شد. اتهام سعید سلطانپور «سوءسابقه و قاچاق ارز و همچنین عضویت در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران» ذکر شده است.

در شرایطی که حداقل تضمین‌های دادرسی رعایت نمی‌شود و زندانیان سیاسی از یک محاکمه منصفانه محرومند، صحت جرایمی که به آن‌ها نسبت داده می‌شود مسلم و قطعی نیست.

از دفاعیات سعید اطلاعی در دست نیست.

از جزئیات حکم اعدام وی اطلاعی در دست نیست. بر اساس اطلاعیه روابط عمومی دادستانی انقلاب جمهوری اسلامی مرکز «دادگاه انقلاب جمهوری اسلامی، پس از محاکمه و شور، عده‌ای از مجرمین را که مقابله اینان با اسلام و مسلمین محرز است و فسادشان در زمین ثابت شده، بر طبق موازین شرع و قانون، محارب با خدا و رسول خدا دانست و به اعدام محکوم کرد.» سعید سلطانپور به نوشته روزنامه کیهان، بعد از ظهر ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ در زندان اوین اعدام شد.

سرور علی محمدی نامزد سعید در این باره نوشته است که در فروردین سال ۶۰ مراسم عروسی در خانه‌ای در شهر آرا برگزار شد که متعلق به خود سلطانپور بود تا «به قول خودش بتواند با همه رفقای بی‌خانمانش، در آن‌جا زندگی کنند».

با آن‌که شهر آرا در آن ایام «بیابانی بیش نبود» اما روز عروسی، خانم علی‌محمدی در موقع ورود به خانه با چهره‌هایی در خیابان طرف می‌شود که به نظرش عادی نبود: «به چهره‌های ناآشنا که لبخندشان زیاد صمیمی نبود، برخوردیم. اطراف خانه بوی رفاقت نمی‌داد.»

او و همراهانش تصور کردند که آن‌ها رفقای تشکیلاتی سلطانپور هستند.

بنا به نوشته علی‌محمدی، دو پاسدار سراغ سلطانپور آمده بودند تا به‌بهانه «قاچاق ارز یا چیزی شبیه این» او را ببرند.

قرار بود دو ساعته او را ببرند و برگردد. سلطانپور از رفتن امتناع کرد.

پاسداران این بار با تعداد بیش‌تر برگشتند. «پاسدارها موافقت کرده بودند، که تا پایان مراسم مزاحمتی ایجاد نکنند و پس از آن فقط دو ساعت سعید را برای سؤال و جواب می‌برند و خودشان هم او را برمی‌گردانند.» چند طرح برای فرار کردن سلطانپور، بین دوستان حاضر در مهمانی مطرح می‌شود «اما به این دلیل که ممکن است خطری برای رفقاییش، که اتفاقاً اکثراً یاران تشکیلاتی‌اش نبودند، در بر داشته باشد، رد می‌کرد.» پاسداران رضایت دادند تنها عروس، سلطانپور را همراهی کند، اما در نهایت با شلیک چند تیر هوایی مراسم پایان یافت و سلطانپور را بردند.

سعید سلطانپور، یکی از چهره‌های درخشان ادبیات و هنر و مبارزه مردم ایران، در دفاع از آزادی و برابری، سال‌های پرکاری از زندگیش را در زندان و زیر شکنجه و آزار حاکمیت شاه گذراند و در حکومت اسلامی نیز به‌خاطر هنر و خلاقیت ادبی و تأثیرات شگرفی که در فرهنگ پایداری داشت و نیز به‌خاطر عضویت در هیات دبیران کانون نویسندگان ایران، طرفداری از چریک‌های فدائی خلق ایران، سندیکای هنرمندان تئاتر ایران، و فعالیت متشکل سیاسی و با داشتن افکار کمونیستی دستگیر شد و به قتل رسید. سعید سلطانپور یادآور خاطره شاعران و هنرمندان انقلابی و مبارزی همچون قرة العین، عارف، فرخی یزدی، عشقی و... بود و پیوندی بین سنت مقاومت و پایداری گذشته و اکنون جامعه ما به شمار می‌آمد.

از آن زمان به بعد، همراه با سرکوب و کشتار هزاران تن از مدافعان آزادی و عدالت اجتماعی، به ویژه کشتار همگانی هزاران زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷، نویسندگان و هنرمندان بسیاری نیز توسط این حکومت جانی و مافیایی و آزادی‌ستیز به قتل رسیدند و جان خود را از دست دادند.

با دفاع از آزادی اندیشه و بیان، یاد سعید سلطانپور و همه انسان‌های آزاده و برابری‌خواه و پیکارگران راه آزادی و سوسیالیسم را که در دفاع از حقوق بر حق مردم ایران برای یک زندگی بهتر و آزاد و برابر جان خود را از دست داده‌اند گرامی بداریم و یقین داشته باشیم که مردم آزاده ایران با قدرت و همبستگی مبارزاتی خود، کلیت حکومت اسلامی ایران را سرنگون کرده و جامعه نوین آزاد و برابر و انسانی را برپا خواهند کرد.

مطلب را با سروده‌ای از سعید سلطانپور به‌نام «سرود پاییز آمد» به پایان می‌برم.

«سرود پاییز آمد»

پاییز آمد

در میان درختان

لانه کرده کبوتر

از تراوش باران می‌گریزد

خورشید از غم

با تمام غرورش پشت ابر سیاهی

عاشقانه به گریه می‌نشیند

من با قلبی به سپیدی صبح

با امید بهاران

می‌روم به گلستان

همچو عطر افاقی

لابلاى درختان مى‌نشینم
باشد روزى به امید بهاران
روى دامن صحرا لاله روید

شعر هستى بر لبانم جارى
پر توانم آرى
مى‌روم در کوه و دشت و صحرا
ره‌پیمای قلّه‌ها هستم من
راه خود در توفان
در کنار یاران مى‌نوردم

دارم امید که دهد روزى سختى کوهستان
بر روان و جانم
پاکى این کوه و دشت و صحرا
باشد روزى برسد به جهان شعر هستى بر لب
جان نهاده بر کف
راه انسان‌ها را در نوردم

ره‌پیمای قلّه‌ها هستم من
راه خود در توفان
در کنار یاران مى‌نوردم
در کوهستان یا کویر تشنه
یا که در جنگل‌ها
ره‌نوردی شاد و پر امیدم
شعر هستى
بودن و کوشیدن
رفتن و پیوستن
از کژى بگسستن
جان فدا کردن در راه حق است

چهارشنبه ۱ تیر-سرطان- ۱۴۰۱ - ۲۲ جون ۲۰۲۲